

آقا به خدا شما یک فرشته‌اید!

فرهنگ و ارزش تلفیق و مطلوب می‌کند و بدین‌گونه انسان‌ها ساخته می‌شوند؛ انسان‌هایی صالح، امیدوار، تلاشگر و با وجدان. بنابراین، معلم صرفاً علم نمی‌آموزد، اگرچه سروکارش با علم است. او جان می‌پرورد که توشه ابدی انسان‌ها باشد. این ماهیت کار معلم است که با خلوص نیت هم‌روزه تکرار می‌شود. هر معلمی کم و بیش چراغ هدایت بر سر راه نوجوانان روشن می‌کند و آن‌ها را به راه راست می‌کشاند که بیراهه نروند.

در این باره، خاطرات بسیار زیبا از دلسوزی‌ها و فداکاری‌های معلمان نقل شده است؛ خاطراتی که هر کدام بخشی از کرامت، بزرگواری و مقام شامخ معلمان را نشان می‌دهند. برایتان خاطره‌ای نقل می‌کنم از دوران تحصیل یک معلم، هنگامی که دانش‌آموز سال آخر دبیرستان بوده است. او می‌گفت:

ما چهار هم‌کلاسی و دوست صمیمی بودیم که با هم درس می‌خواندیم و معلم‌ها هم از ما راضی بودند. یک هفته مانده بود به امتحانات، به هوای گردش رقتیم شمال. وقتی برگشتیم، متوجه شدیم تاریخ شروع اولین امتحان را که درس فیزیک بود یک روز اشتباه کرده‌ایم. با هم قرار گذاشتیم پیش معلم فیزیک برویم و به او بگوییم که ماشینمان در راه پنجر شد و زاپاس هم نداشتیم. گرفتار شدیم و به‌موقع نتوانستیم در جلسه امتحان حاضر شویم. معلم به حرف‌های ما به‌خوبی گوش داد و پس از لحظه‌ای تأمل، ما را به کلاسی خالی از دانش‌آموز هدایت کرد و از کلاس خارج شد. تقریباً پس از بیست دقیقه با چهار ورقه پلی‌کیپی وارد کلاس شد. به هر کدام از ما که در

درباره شأن و مقام معلم و اهمیت کار تعلیم و تربیت تا به امروز بسیار گفته شده است و در آینده نیز گفته خواهد شد. شگفتا که هرچه دانش، فناوری و معرفت آدمی افزون می‌گردد؛ نیاز او به معلم و کار تعلیم و تربیت هم بیشتر می‌شود! اگرچه کسب علم و دانش، فضیلت به حساب می‌آید، ولی این فضیلت زمانی ارزش دارد که علم با عمل و اخلاق توأم شود. همه می‌دانیم که معلم در مدرسه دانشمند، عارف، کارشناس، فقیه، صنعتگر، پزشک، قاضی و... تربیت نمی‌کند! بلکه او بالاتر و فراتر از این‌ها عمل می‌کند. او زمینه رشد انسان‌هایی با این شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها را فراهم می‌آورد؛ او خاک وجود آدمی را حاصلخیز می‌کند و روح و روان انسان را صیقل می‌دهد و می‌پروراند. او وجدان‌ها را بیدار، چشم‌ها را بینا، گوش‌ها را شنوا و ذهن‌ها را فعال می‌کند تا فرد بتواند به هر شغلی که می‌پردازد یا در هر موقعیتی که قرار می‌گیرد، فرهیخته، تربیت‌یافته و متعالی باقی بماند.

عزت، منزلت و مقام رفیع معلم در همین کلمه «تربیت» نهفته است. کاری که معلم هر روز انجام می‌دهد، با هیچ کار دیگری قابل قیاس نیست؛ او جهل را به دانایی، دانایی را به توانایی، سرکشی را به تواضع، ناامیدی را به امید، خشونت را به مهربانی، تنبلی را به کوشش، رقابت را به رفاقت، تک‌روی را به همکاری و مشارکت، زورگویی را به گفت‌وگو، هیجان و احساسات را به تعقل و تفکر، تعجیل را به تأمل و بردباری و بالاخره هر منکری را به معروف تبدیل می‌کند. آری معلم علم را با عمل، آموزش را با پرورش، و تربیت را با



شاگرد کلاس مهربانی های تو

ای معلم نام تو در ذهن باران جاری است

در بهاران کلامت جو باران جاری است

در کلامت عشق هم معنای دیگر می دهد

تا که در ذهن تو روح چشمه ساران جاری است

نغمه شیرین تو، بر شاخساران ادب

چون صدای کوهکن در کوهساران جاری است

عشق شاگرد کلاس مهربانی های تو ست

پر تو مهرت به قلب دوستداران جاری است

در لال چشمه سار روشن اندیشه ها

نام تو ای باور سبز بهاران جاری است

علی قلی زاوه

چهار گوشه کلاس نشسته بودیم ورقه ای داد و گفت: «پس از اینکه سؤالها را پاسخ دادید، برگهها را روی میز بگذارید و فردا ساعت ۹ صبح برای امتحان به مدرسه بیایید.»

صفحه اول برگه، یک سؤال آسان از درس فیزیک بود که بارم آن ۲ بود. به راحتی پاسخ دادیم، ولی پشت ورقه یک سؤال اخلاقی بود که ۱۸ نمره داشت. سؤال این بود: از چهار چرخ ماشین کدام یک پنجر شده بود. با شرمندگی ورقهها را روی میز گذاشتیم و به سرعت کلاس را ترک کردیم.

آن شب من تا صبح نخوابیدم. صبح روز بعد، پیش از ساعت ۹ در مدرسه بودیم. نمی توانستیم با هم حرف بزیم. دلهره عجیبی داشتیم. به خاطر یک دروغ، تمام اعتبار و حرمت خود را از دست داده بودیم. معلم فیزیک پیش از ما به مدرسه آمده بود. سر ساعت ۹ ما را به همان کلاس برد و برگه امتحانی فیزیک را روی میز هر کدام از ما گذاشت و گفت حالا به سؤالها پاسخ دهید. بعد از یک ساعت، امتحان تمام شد. در سکوت خفه کننده ای ورقه های امتحانی را به معلم تحویل دادیم، ولی او با لیخند همیشگی گفت: «راستی بچه ها، سفر خوش گذشت؟» بعد هم ورقه های روز قبل را به ما برگرداند!

من در کمال شگفتی، اندکی جرئت پیدا کردم و گفتم: «آقا ببخشید، شما که راست آزمایی کردید، چگونه اجازه دادید ما دوباره امتحان بدهیم؟»

و او با مهربانی پاسخ داد که عزیزان من، مدرسه برای تربیت و هدایت است نه کینه و تهدید.

بعد هم گفت: «تجربه تلخی را آزمودید، ولی ارزش بسیاری داشت.»

چشم هایم از این همه محبت و صداقت معلممان پر از اشک شده بود. دهان باز کردم چیزی بگویم که یکی از دوستانم گفت: «آقا به خدا شما یک فرشته اید!»